**مرغ سحر ناله سر کن / نگاهی به شعر و زندگی ملک الشعرای بهار**

پدید آورنده : بهیه احمدی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد قم ، صفحه 38

|  |
| --- |
| میرزا محمد تقی متخلص به بهار، در روز پنجشنبه 18 آذر 1265ش. در محله سرشور مشهد به دنیا آمد. پدرش میرزا محمد کاظم، متخلص به صبوری که خود شاعر و ملک الشعرای آستان قدس و از نوادگان احمد صبور کاشانی (متوفای 1192) شاعر سرشناس عهد فتحعلی شاه بود، وی را تربیت کرد.  بهار در این خانواده ادب پرور، در مکتب خانه های آن روزگار نشو و نما یافت و اولین تجربیات شعر و شاعری خود را به دست آورد.  جز پدر، نزد بزرگان آن روزگار مشهد، چون میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، صیدعلی خان درگزی و عبدالرحمن شیرازی تحصیلات خود را تکمیل کرد. در عین حال، همراه پدر در مجامع سیاسی نیز شرکت می جست و خود را برای آینده ای پرفراز و نشیب و پر حادثه، آماده می ساخت. در هجده سالگی (1283ش.) پدرش درگذشت و او سرپرستی خانواده را بر عهده گرفت. در همین زمان، منصب ملک الشعرایی نیز به او واگذار شد. همین موضوع باعث شد تا او بر دامنه مطالعات خود بیفزاید.  اشعار آن دوران وی، اعجاب اهل خراسان را برمی انگیخت؛ به گونه ای که گاهی او را مورد آزمایش قرار می دادند. بهار در جواب کسانی که از وی خواسته بودند با چهار کلمه آینه، اره، کفش و غوره بالبداهه رباعی بسراید، چنین گفت:  چون آینه نورخیز گشتی، احسنت  چون اره به خلق تیز گشتی، احسنت  در کفش ادیبان جهان، کردی پای  غوره نشده، مویز گشتی، احسنت  اما شعر و شاعری، روح تشنه و جوینده او را سیراب نمی ساخت. از این رو، آرام آرام وارد جریانات سیاسی و اجتماعی آن روزگار شد.  بعد از آن همه فعالیت سیاسی، اجتماعی و مطبوعاتی، سرانجام در زمستان 1325 علائم بیماری سل در بهار پدیدار شد و به دنبال این بیماری ممتد، او در صبحی بهاری در سال 1330 وفات یافت. پیکر پاک این بزرگ مرد تاریخ، ادب و فرهنگ ایران، طی مراسم باشکوهی در آرامگاه ظهیر الدوله به خاک سپرده شد؛ در حالی که هنوز فریاد آزادی خواهی او در طنین گوش و دل هر ایرانی است.  **شخصیت بهار**  بهار را می توان از زوایای مختلف مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. به طور کلی، شخصیت بهار را می توان در چهار بعد زیر بررسی نمود:  **الف) بهار، نویسنده ای توانا**  نثر بهار به پای شعرش نمی رسد. او درباره نثر خود می نویسد:  من در نثر کلاسیک، سبک تاریخ بیهقی را انتخاب کرده بودم؛ اما علل سیاسی و احتیاج مردم به نثر ساده، باعث شد که سبک نثرنویسی من از نو به طرز تازه ای آغاز شود و یک باره از مراجعه به سبک قدیم، منصرف گردیدم.1  مقالاتی که در مطبوعات از او چاپ شده است و نیز داستان «نیرنگ سیاه» و «کنیزان سفید»، نشان گر نثر و انشای اوست.  نمونه ای از نثر شادروان بهار که در آن به نوعی نظر خود را نسبت به شعر و شاعری ابراز داشته و نقدی از شعر خوب به دست داده است، این است:  «هر شعری که شما را تکان ندهد، به آن گوش ندهید. هر شعری که شما را نخنداند و یا به گریه نیندازد، آن را دور بیندازید. هر نظمی که به شما یک یا چند چیز خوب تقدیم ننماید، بدان اعتماد ننمایید. تا شما را یک هیجان وحشی حرکت ندهد، بیهوده شعر نگویید. اول فکر کنید که چه چیز لایق شعر گفتن شماست؛ آیا کسی را دوست دارید؟ کسی را دشمن دارید؟ مظلومید؟ فقیرید؟ شجاعید و می خواهید تشجیع کنید؟ گله دارید؟ امتنان دارید؟ خبر تازه یا سرگذشت قشنگی به خاطر دارید؟ چه چیزی است که شما را به خود مشغول کرده و به لباس یک یا چند شعر، خودش را به مردم نشان دهد...؟ شاعر آن است که در وقت تولد، شاعر باشد؛ به زور علم و تتبع، نمی توان شعر گفت. تقلید الفاظ و اصطلاحات بزرگان و دزدیدن مفردات و مضامین مختلف مردم و با هم ترکیب کردن، کار زشت و نالایقی است و نمی شود نام آن را شعر گذاشت. کسی که طبع ندارد، کسی که از کودکی شاعر نیست، کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی تر و بزرگوارتر نیست، و بالاخره کسی که هیجان و حس رقیق و عاطفه تکان دهنده ندارد، آن کس نمی تواند شاعر باشد... . شاعر، فردوسی است؛ خیام است؛ مسعود سعد است؛ منوچهری است؛ سعدی است؛ شاعر، ویکتور هوگو است؛ ولتر است که در مشرق و مغرب، همه جا و همه وقت زنده اند».2  آثار قلمی بهار که نشان دهنده روح تحقیق و پژوهش گری اوست، از این قرارند:  1. سبک شناسی یا تطور نثر فارسی در سه جلد.  2. تاریخ اقراض قاجاریه (تاریخ مختصر احزاب سیاسی) در دو جلد.  3. تاریخ تطور نظم فارسی.  4. بهار و ادب فارسی (مجموعه مقالات).  5. تصحیح تاریخ سیستان.  6. تصحیح مجمل التواریخ و القصص.  7. تصحیح بخشی از جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمد عوفی.  8. تصحیح بخشی از تاریخ بلعمی.  9. دستور زبان.  10. کنیزان سفید (رمان).  11. رساله هایی در شرح حال مانی، احوال فردوسی، احوال محمد بن جریر طبری.  12. دیوان شعر (دو جلدی).  کتاب هایی که ملک الشعرای بهار به ترجمه آنها پرداخته، عبارتند از:  1. ترجمه یادگار زریران از پهلوی به فارسی (وی زبان پهلوی را نزد هرتسفلد، مستشرق معروف فرا گرفت).  2. رساله مادیکان رنگ و قصیده دوازده هجایی در متن شه و هرام ور جاروند.  3. ترجمه منظوم اندر آذرپدمارسفندان که به بحر متقارب سروده شده است.  **ب) بهار، شخصیتی سیاسی - اجتماعی**  بهار، ستایش گر بزرگ آزادی و صلح دوستی بود. سخن اوست که می گفت: من صلح را به خاطر صلح، نه به خاطر آن کسانی که درباره آن صحبت می کنند، دوست دارم. منظور از آن کسان، ابرقدرت های شرق و غرب بود که فقط ادای صلح طلبی را در می آوردند و خود از هر جنگ طلبی، جنگ طلب تر بودند.3  بهار با عضویت در انجمن سعادت مشهد، وارد نهضت مشروطه شد. وی در سال 1289ش. نخستین شماره روزنامه نوبهار را منتشر ساخت که ناشر افکار حزب دموکرات بود. نخستین اشعار سیاسی وی نیز در همین ایام انتشار یافت. این روزنامه، در حالی که نه شماره از آن بیشتر منتشر نشده بود، به دست وثوق الدوله تعطیل شد.  وی در سال 1293ش. به عنوان نماینده مردم درگز و سرخس، به مجلس راه یافت و بار دیگر، فعالیت های سیاسی خود را آغاز کرد.  بهار، روزنامه «زبان آزاد» را در سی و پنج شماره منتشر ساخت. وی در کنار کارهای سیاسی، کارهای علمی و ادبی خود را نیز کم و بیش پی می گرفت. بهار در دوره چهارم مجلس، به عنوان نماینده مردم بجنورد نیز حضور داشت و با مدرس در صف اکثریت درآمد. همچنین وی در دوره پنجم و ششم نیز وارد مجلس شد. اوج مبارزات قلمی و مطبوعاتی بهار در این چند سال بود؛ اما پس از آن، به ظاهر از سیاست کناره گرفت.  بهار، بار دیگر پس از سقوط رضا شاه در شهریور 1320ش. مجدداً مبارزات سیاسی - اجتماعی خود را آغاز کرد و در همین سال، دوباره روزنامه نوبهار را منتشر ساخت و در سال 1325ش. در کابینه قوام، متصدی پست وزارت فرهنگ شد؛ اما به دلیل اختلاف عقیده سیاسی با قوام، از آن کابینه استعفا کرد و به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس پانزدهم انتخاب گردید و این، آخرین کار سیاسی او بود.  **ج) بهار، شاعر و تصنیف ساز**  دریچه شناخت شعر بهار، قصاید اوست. قصاید بهار را می توان به سه دسته تقسیم کرد؛ اول قصایدی که در آنها لفظ و معنی به پیروی از سبک قدیم است. دوم قصایدی که لفظ و ترکیبات آن، مطابق سبک قدیم، ولی معانی و مضامین آن، تازه و امروزی است. سوم قصایدی که در آنها لفظ و معنی، هر دو امروزی است؛ مثلاً در شعر «کبوتران من»، او سعی می کند لحنی نو و آهنگ تازه تری به کار بندد و در شعر «دماوندیه»، به شکل آشکار و محسوسی، تحت تأثیر قطعه «ای شب» نیما قرار می گیرد.  قصاید بهار، محکم، سنگین و گرم است و در همه آنها آن چه بیش از هر چیز جلوه دارد، روح پرخاش جویی و میدان داری است. اساساً بهار شاعر حماسه و قصیده است. در اغلب قصاید وی، سایه شاعران گذشته را می توان یافت. گویی قصاید وی، ابیات به جا مانده از چکامه های قدیم است. روح دیانت در قصاید بهار، جلوه ای بارز دارد؛ از ستایش پیامبر و ائمه علیهم السلام تا اندیشه وحدت مسلمانان.  بهار، تصنیف هایی هم ساخته که بی تردید زیبا هستند. تصنیف «مرغ سحر» را می توان جزو اشعار گویندگان نوپرداز به شمار آورد. این شعر، لحن انقلابی دارد و بیان آن ساده و غنی است.  در مجموع، ویژگی های زبان شعر بهار را می توان چنین بر شمرد: زبان پخته و شیوا، واژگان خوش آهنگ، چیرگی بر آرایه های ادبی، تصویرسازی های شگرف، تخیل قوی، تعابیر و مضامین تازه.  با این همه، به گفته دکتر مصفا: «هر که شاعر است و شعر داند که کدام است، منکر قدر و عظمت بهار در شاعری نیست؛ اما کدام مقتدر عظیم است که در شعر او جای بحث و انتقاد و نکته گیری و ایراد نیست».  **د) بهار، شاعری مشروطه خواه و ملی گرا**  عشق به ایران کهن و عشق به تاریخ ایران، در سراسر دیوان بهار به چشم می خورد. این تاریخ، گذشته ایران، در نظر او، آیینه حکمت و عبرت است. بهار در قصایدش بارها از مفاخر و مآثر گذشتگان یاد کرده است. وقتی از فرمانروایان گذشته سخن می گوید، لحن او شور و هیجانی تمام دارد. این شیفتگی به گذشته و شیفتگی به پهلوانان و سرداران قدیم ایران، در کلام او همه جا هست. علاقه او به رستم، قهرمان بزرگ اساطیر شاهنامه، در خاطر او، به این دلیل است. رستم، مظهر ایران قدیم است؛ مظهر نجابت و آزادگی است؛ مظهر غرور و دلاوری است.4 او به شاعران عهد قدیم ایران هم با احترامی آمیخته با نیایش یاد می کند. سعدی را عاشقانه می ستاید و فردوسی را سخنوری می داند که در سخن، «نعوذ بالله، پیغمبر است؛ اگر نه خداست» و دلیل این عشق و احترام به گذشته ایران هم کاملاً مشخص است. ایران دوستی و وطن پرستی او، ناشی از دردی بود که در دل و جان بهار ریشه دوانده بود. هر کجا که رفته و هر چه را که می بیند، ایران را به یاد می آورد. قصیده معروف و زیبای او با عنوان «لزینه»، شاهد این مدعاست.  بهار به دلیل این که از تاریخ ایران مایه ها اندوخته و از سر وطن دوستی به آن عشق می ورزد، در آثار خود نیز از فراز و نشیب سرگذشت ملت خود بسیار سخن گفته است. اصولاً نسل بهار، بر خلاف پیشینیان، دوست دار تاریخ و آگاه از تاریخ بودند و به همین سبب، علاقه شان به وطن، آگاهانه بود و با استعدادها، نیازها و مقتضیات ملت و مملکت خویش، به خوبی آشنایی داشتند. بی خبری از تاریخ و فرهنگ - که بی ریشگی و بی ثباتی است - به نظر آنان، ناروا می نمود.5  **پی نوشت:**  1. مقدمه دیوان، ج 1، ص 30.  2. مجله دانشگاه، جلد دوم، شماره 354.  3. حسن علی محمدی، از بهار تا شهریار، ص 121.  4. عبدالحسین زرکوب، با کاروان حله، ص 372.  5. غلامحسین یوسفی، چشمه روشن، ص 453. |